

## نگاهی زبان‌شناختی به ابهامات ارجاعی در «مثنوی معنوی»

دکتر الله‌شکر اسداللهی\*

پر واضح است که اشعار مولانا به لحاظ بیان مسایل عرفانی - فلسفی از حیث معنا و مفهوم بسیار عمیق و در خور تأمل‌اند. «مثنوی معنوی» مولانا را می‌توان از دیدگاه‌های متفاوتی مورد بررسی قرار داد و درک موضوعات مطرح شده در قالب اشعار او را آسان‌تر ساخت، اما به مصداق شعر مولانا «هرکسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من»، سعی خواهیم کرد موضوعی را مورد بحث قرار بدهیم که تاکنون کمتر به آن پرداخته‌اند و آن عبارت از کنکاشی است که در حیطه زبان و ساختار ارجاعی آن انجام می‌پذیرد. اگر مطالب و مفاهیم فلسفی، عرفانی، دینی، پیامهای اخلاقی، تربیتی، پندها و نصایح موجود در اشعار مولوی را مد نظر قرار بدهیم، به این نتیجه می‌رسیم که هر یک از آنها به نحو خاصی از خلال زبان و شکل و ساختار آن بر ما آشکار می‌گردد. به عبارت دیگر، اگر قالبهای ساختاری زبان مولانا و نوع بیان او متفاوت از آنچه هست، می‌بود، مسلماً برداشتهای متفاوتی نسبت به فهم و درکی که اکنون از اشعار وی به عمل می‌آید، حاصل می‌شد؛ یعنی زبان و فهم آن همواره در تعامل بوده، کوچک‌ترین تغییر و تحوّل در شکل ساختار

---

\* دانشیار دانشگاه تبریز.

زبان، گستره معنایی را بیش از پیش تحت تأثیر قرار می‌دهد. زبان، به عنوان قالب و محور اساسی فهم و درک و اندیشه، دارای عناصر و مکانیزمهای فراوانی است که محتوا به کمک آنها برای خواننده نمود پیدا می‌کند. تصویرسازی، تصویرهای محرک ذهنی، استعاره، کنایه، اشارات، ایجاز و غیره، هرچند در بستر زبان پرورش می‌یابند، ولی چنانچه بُرد ارجاعی نداشته باشند و آنگونه که مؤلف می‌خواهد، در قوه فهم خواننده ننگنجد، رسالت زبان عقیم می‌ماند و هدف مؤلف محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر، همچنانکه نظریه پردازان «اصل دریافت» نیز بر آن اذعان دارند، خواننده و مؤلف نخواهند توانست کاملاً با هم منطبق بوده و به یقین و اطمینان برسند.

پس تقابل معنایی بین مؤلف و خواننده حداقل ناشی از دو عامل فرا زبانی و زبانی است.<sup>۱</sup> مسایل فرا زبانی مانند موقعیت، اطلاعات، شناخت، زمان، مکان و غیره، اولین موانعی هستند که بین مؤلف و خواننده ایجاد می‌شوند و اصل «دریافت کامل» را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهند. انطباق این عوامل متعدد فرا زبانی در دو ذهنیت متفاوت امری است ناممکن. زیرا مخاطب، کسی که قرار است به معنا دست یابد، مسلماً فردی است که با استقلال ذهنی خود، در شرایط و موقعیت متفاوت از مؤلف واقع شده و قادر نیست آنچه را که از خلال زبان و یا از ورای آن به سوی وی ارسال می‌گردد، دریافت نماید. بنابراین اصل «دریافت کامل» توسط خواننده، اصلی دور از انتظار است و بحث در خصوص آن از حوصله این مقاله خارج می‌باشد. اما این عدم دریافت کامل پیام از سوی مخاطب فقط مسایل فرا زبانی حاکم بر مؤلف و خواننده نیست، بلکه عوامل ساختار زبانی هم به نوبه خود موانعی در فهم و درک پیام مؤلف ایجاد می‌نماید که قابل تأمل می‌باشند. از سویی مؤلف با کدگذاری زیرساختها و روساختهای زبانی خود سعی دارد مفاهیم و اندیشه خود را بر مخاطب القا کند و از سوی دیگر خواننده، یعنی کسی که باید کدها را باز کند و از ورای آن به معنا دست یابد، قادر نیست تمام پیچیدگیهای زبانی را گشوده و بار معنایی و ارجاعی عناصر

موجود در آن را برای خود هضم نماید.<sup>۲</sup>

بحث ارجاعات یکی از این عوامل بازدارنده زبانی است که همواره روند فهم و درک و اندیشه مؤلف را از سوی خواننده با مشکل و متن را با ابهام مواجه می‌سازد و امکان تفاسیر متعدد در خصوص معنا و مفهوم را فراهم می‌آورد که البته این نوع ابهام را می‌توان ابهام مثبت خواند چرا که به پلورالیسم معنایی منجر می‌گردد.

بحث مشکلات ارجاعی در اغلب آثار ادبی به چشم می‌خورد و اثر نفیس مولانا نیز از آن مستثنی نیست. در این مقاله سعی خواهیم کرد تنها به تعداد اندکی از عوامل اشاری و مشکلات ارجاعی آنها اشاره کنیم و به جز یکی دو مثال مابقی مثالهای خود را از اشعار دفتر اول «مثنوی معنوی» نقل خواهیم کرد و در همین راستا تنها به ابیاتی تکیه خواهیم داد که به لحاظ ساختار و به علت وجود برخی نشانه‌های خاص زبانی در آن، ابهامات ارجاعی را آشکارا منعکس می‌سازند. بنابراین نقد و بررسی کلیه عناصر ارجاعی در این اثر مولوی از عهده این بحث خارج است و مسلماً در قالب تنها یک مقاله نخواهد گنجید. این موضوع را در دو شاخه جداگانه یعنی «ابهام در ارجاعات شخصی» و «ابهام در ارجاعات اشاری» مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۱ - ابهام در ارجاعات شخصی

در مطالعه اندکی که از مولوی در خصوص ارجاعات به عمل آمده است، ملاحظه می‌شود که در سرتاسر اشعار وی مشکل ارجاعات به نحوی می‌تواند مطرح شود. علاوه بر مشکلات ارجاعی عوامل اشاری (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) و ارجاعات زمانی و مکانی که هر یک بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد، ابهامات ارجاعات شخصی زیادی در اشعار وی به چشم می‌خورند که قابل بحث‌اند. مواردی چون «تو»، «ای پسر»، «ما»، «گفت» و شاید دهها نمونه دیگر که بدون مرجع متنی آمده‌اند، مستلزم مطالعه بیشتری هستند. در اینجا تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم

و دنباله کار را به عهده رساله‌های دوره دکتری دانشجویان محترم و اهل تحقیق و اهل می‌گذاریم.

در حکایت «مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان»<sup>۳</sup>، پس از آنکه طوطی شیشه‌های روغن را بر زمین می‌ریزد و سپس با سرزنش صاحب خود مواجه می‌شود و استعداد سخن گفتن را از دست می‌دهد و بقال در حسرت می‌ماند و به هر کاری دست می‌زند تا طوطی دوباره سخن بگوید:

می‌نمود آن مرغ را هرگون شکفت	تا که باشد کاندرا آید او بگفت
جولقیء سر برهنه می‌گذشت	با سربى مو چو پُشتِ طاس و طُشت
طوطی اندر گفت آمد در زمان	بانگ بر درویش زد که هی فُلان
از چه‌ای گل با گلان آمیختی	تو مگر از شیشه روغن ریختی

واژه هی فُلان در بیت:

«طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که هی فُلان»، از حیث بافت معنایی متن (contexte) هر چند که به «درویش» ارجاع می‌یابد، اما از نظر معنا و مفهوم، این نشانه زبانی می‌تواند اشاره‌ای به شخصیت درویش، به حالات درونی و بیرونی وی، به منش و رفتار او نیز باشد. بنابراین مفهوم «فُلان» می‌تواند بر حسب برداشت خوانندگان از متن در نوسان باشد و معنای محدود و ثابتی نمی‌توان بر آن قایل شد. به عبارت دیگر بار ارزشی یا ضد ارزشی این نشانه برای خواننده معلوم نیست. آیا این یک خطاب تحسین‌آمیز است یا تحقیر کننده؟ واژه «جولقیء» در متن شاید از زبان راوی یک بار معنایی منفی بر «فُلان» بدهد، ولی آیا از دیدگاه طوطی، که گزاره‌گذار<sup>۴</sup> تخیلی و فرضی محسوب می‌شود و قرابت ظاهری بین خود و درویش احساس می‌کند (همان کل بودن)، نیز این چنین است؟ مسلماً بار معنایی نشانه «فُلان» در مثلث ارجاعی راوی، مخاطب و گوینده یا گزاره‌گذار یقین خواهد شد و خواننده سهم عمده‌ای در معنادگی خواهد داشت.

در قسمت دیگری از «مثنوی معنوی»، جایی که معشوق می‌خواهد حد و اندازه

عشق را در نزد عاشق نسبت به خود بسنجد، می خوانیم:  
 گفت معشوقی به عاشق ز امتحان      در صبوحی کای فلان ابن فلان  
 مر مرا تو دوست تر داری عجب      یا که خود را راست گو یا ذالکرب  
 گفت من در تو چنان فانی شدم      که پُرم از تو ز ساران تا قدم

در اینجا نیز مرجع متنی «فلان بن فلان» همان عاشق است، اما برخلاف مثال قبلی، نشانه «فلان بن فلان» مصداقی غیر از شخصیت، منش و حالات درونی و بیرونی مخاطب را دارد و ظاهراً در صدد است تا عاشق را به خواننده معرفی نماید، ولی بلافاصله به یک پارادوکس ارجاعی تبدیل می شود. زیرا از سویی مُعرف مبهم عاشق است و از سوی دیگر دستیابی به هویت او را ناممکن می سازد. کتمان هویت در نشانه، امری مثبت تلقی می گردد؛ زیرا هرچند که در فهم دقیق مرجع ایجاد ابهام می کند، ولی دامنه ارجاعی آن را به حدی در ذهن خواننده گسترش می دهد که به زعم وی می تواند به هر عاشقی و در همه جا و در هر زمانی اطلاق شود و بدینسان این نشانه مرزهای زمانی و مکانی را پشت سر گذاشته و به ذهنیت جمعی (subjectivité collective) پیوند می خورد. مسلماً عدم وصول به معنا و مفهوم به لحاظ ابهامات ارجاعی ناشی از ساختار زبانی به خواننده این امکان را می دهد تا فقط با رجوع به ذهنیت خویش و تخیل خلاق خود و با عنایت به بافت معنایی متن، معناسازی نموده، به تفسیر و تعبیر متن پردازد. به عبارت دیگر خلاء معنایی در متن و عدم وصول به آن، امکانی را برای خواننده فراهم می آورد تا با آزادی عمل بیشتری در آن باب تفکر نماید و شریک ذهنی مؤلف باشد.<sup>۵</sup>

در قصه مربوط به شخصی که پس از کوفتن در و ندای صاحبخانه که «تو کیستی» جواب داد «منم» و صاحب خانه از گشودن در بر وی امتناع کرد؛ چرا که ادعا می کرد «دوستی را نمی شناسد که من» باشد، باز به همین نشانه زبانی «فلان» بر می خوریم:

کی شود باریک، هستی جَمَل      جز به مقراض ریاضات و عمل  
دست حق باید مر آن را ای فُلان      کو بُود بر هر مُحالی کُن فُکان  
هر مُحال از دست او ممکن شود      هر حَرون از بیم او ساکن شود

با توجه به اینکه پیام قصه دعوت به دوری جستن از «منیت» و محو شدن در وجود باری تعالی است و با عنایت به اینکه صاحب خانه یک بار دوست خود را به لحاظ ادعای «منیت» و بار دیگر باز به لحاظ پاسخ ناپخته وی («بانگ زد یارش که بر در کیست آن/گفت بر درهم تویی ای دلستان» گفت اکنون چون منی ای من در آ/ نیست گنجایی دومن در یک سرا) او را نصیحتی عارفانه می‌دهد، جایگاه ارجاعی «فُلان» در آن بیت، نمی‌تواند تنها مصادیقی چون «دوست»، «یار»، «نام دوست» و غیره داشته باشد، بلکه مفاهیم عرفانی عمیق‌تری مانند «ای کسی که هنوز غافل» «ای سرخورده نادان»، «ای کسی که سالیان متمادی هنوز منظور واقعی مرا درک نکرده‌ای و همچنان ناپخته و به غیر زبان عرفانی سخن می‌رانی» و ... را بیان می‌کند. شاید برای نقد زبانشناختی ابهامات ارجاعی واژه «فُلان» بتوان صدها مثال عرضه کرد، اما ذکر مثال و تعدد آن دلیل بر جنبه‌های مثبت روشهای نقد نیست. بنابراین تنها با یک تورق «مثنوی معنوی» می‌توان به این امر پی برد که این اثر مملو از ساختارهای خاص زبانی است که نیاز به مطالعه و نگاهی جدید دارند. در اینجا چون در حیطه ابهامات ارجاعی نشانه‌های مربوط به «شخص» هستیم و مولانا علاوه بر واژه «فُلان»، «ای پسر»، «ای یار» و غیره از ضمائر شخصی نیز به کرات در اشعار خود استفاده کرده است، جا دارد برای حسن ختام این بخش از مقاله یک نمونه از کاربرد ضمائر را در یکی از اشعار وی نشان بدهیم و به تحلیل و توضیح کوتاه آن پردازیم. در قصه «طوطی و بازرگان» و به دنبال آن در تفسیر «قول حکیم سنایی» به چند بیت از اشعار مولوی می‌رسیم که ضمائر شخصی در آن، در لابلای تفاسیر فلسفی - عرفانی، به نحو بسیار اعجاب‌انگیزی به هم گره خورده‌اند و مرز ارجاعی و حتی هویت و جوهره جنسی خود را نیز از دست داده‌اند:

آستان و صدر در معنی کجاست	ما و من کو، آن طرف کان یار ماست
ای رهیده جان تو از ما و من	ای لطیفه روح، اندر مرد و زن
مرد و زن چون یک شود آن یک تویی	چونک یکها محو شد، آنک تویی
این من و ما بهر آن بر ساختی	تا تو با خود نرد خدمت باختی
تا من و توها همه یک جان شوند	عاقبت مستغرق جانان شوند

در این شعر، ابتدا هویت «ما» و «من» و سپس انکار ارجاعی آنها به نفع «یار» یا به عبارتی «او»ی ناشناخته یا همان خداوند متعال مطرح می‌شود و بلافاصله نشانهٔ زبانی «مرد» و «زن» که بُرد ارجاعی عام دارند و به نوعی به انسانها به معنی اعم کلمه اطلاق می‌شوند، در هم ادغام می‌گردند تا همان «یک» یا «کل» را تشکیل دهند. این حرکت «کل گرا» یا «وحدت گرا» در نگاه فلسفی مولانا، اجزا و عناصر زبانی را هم به نفع یک «منبع ارجاعی کلی» قربانی کرده و هویت و استقلال آنها را نادیده می‌گیرد. ضمایر اشاری شخصی چون «من» و «تو» در مقابل همان «او»ی ناشناخته یا به عبارتی «منبع تمام ارجاعات زبانی»، نمی‌توانند ندای استقلال زبانی داشته باشند و مولانا این امر را به صراحت در شاه بیت قطعه مذکور اعلام می‌کند: «تا من و توها همه یک جان شوند عاقبت مستغرق جانان شوند» همچنانکه قبلاً نیز به ارتباط بین اندیشه و زبان اشاره کردیم، در اینجا نیز فلسفهٔ «کل گرا» و «وحدت گرای» مولوی قالبها و هنجارهای ساختار زبانی معمولی را متزلزل می‌کند و نشانه‌های مأنوس به این تفکر را در زبان می‌طلبد. بدینسان این حرکت دو جانبه، درونی و بیرونی، به سوی «کل» هم در معنا و هم در زبان به شکل هنجارشکن ظاهر می‌گردد و مرزهای ارجاعی را درهم می‌ریزد.

اکنون زمان آن رسیده است تا به عناصر اشاری غیرشخصی نیز بپردازیم و نمونه‌هایی از آن را از «مثنوی معنوی» ذکر نماییم.

## ۲ - ابهام در ارجاعات عناصر اشاری

همچنان که در بخش مربوط به ارجاعات شخصی ملاحظه کردیم، بحث در خصوص جایگاه معنایی عناصر اشاری در ساختار زبان، بسیار فراگیر است و دامنه گسترده‌ای دارد. ابتدا لازم است بگوییم که برای درک و فهم دقیق ارجاعات عناصر اشاری، می‌بایستی در موقعیت گفتار یا در جو وضعی شکل‌گیری گزاره‌ها واقع شویم (situation d'énonciation)؛ زیرا به محض اینکه این عناصر اشاری از شکل گفتاری به شکل نوشتاری تبدیل شوند، ابهامات معنایی زیادی ایجاد می‌کنند. در اینجا در نظر نداریم به همه این مسایل پردازیم، بلکه تنها برای آشنایی کلی با آن، تئوریهای مربوط به این عوامل اشاری غیرشخصی را در چهار عنوان ذکر می‌کنیم:

- ۱ - برخی از این عوامل مسایل مربوط به زمان و مکان را در بر می‌گیرند؛ مانند: امروز، فردا، دیشب، امشب، اینجا، آنجا، راست، چپ، بالا، پایین و غیره.
- ۲ - برخی دیگر حالت کنشی دارند (mimétique) و چگونگی انجام عمل را بیان می‌کنند. همانند: اینطور، آنطور، چنین، چنان و غیره.
- ۳ - برخی نیز حالت اشاری صرف دارند (monstratif) و اصولاً به شکل ضمیر استعمال می‌شوند؛ همچون: این، آن، اینان، آنان و غیره.
- ۴ - بالاخره تعدادی از این عناصر اشاری هم هستند که جنبه‌های حدّ و اندازه را منعکس می‌کنند. (mensurative)، مثل دراز، کوتاه، باریک، ضخیم، کوچک، بزرگ و غیره.<sup>۶</sup>

در متن، درک و فهم دقیق چنین عناصر و نشانه‌های زبانی تنها به حالت انتزاعی در ذهن ما متجسم می‌گردد<sup>۷</sup> و منطبق با واقعیت عینی نیست. به ویژه اینکه در متون فلسفی - عرفانی همانند اشعار مولوی بُرد ارجاعی - انتزاعی این نشانه‌های زبانی بسیار در نوسان بوده، همواره با تفکر و ذهنیت خواننده اوج می‌گیرد و فرو می‌نشیند. «مثنوی معنوی» پر از این نشانه‌هاست و ما تنها به سه نمونه از آن اشاره کرده و به



تحلیل کوتاه آنها می‌پردازیم:

آن یکی عاشق به پیش یار خود	می‌شمرد از خدمت و از کار خود
کز برای تو چنین کردم چنان	تیرها خوردم در این رزم و سنان
مال رفت و زور رفت و نام رفت	بر من از عشقت بسی ناکام رفت
آنچه او نوشیده بود از تلخ و دُرد	او به تفصیلش یکایک می‌شمرد

در این شعر، مصرع « کز برای تو چنین کردم چنان» به لحاظ وجود نشانه‌های اشاری، راز تلخ ایام گذشته یک عاشق دلسوخته را به همراه دارد. این عوامل اشاری تنها رنج و اندوه عاشق را بیان نمی‌کنند، بلکه داستان یک زندگی و تلاطم و غلیان درونی یک عاشق را که در مدت زمان مدیدی بر او گذشته است، منعکس می‌سازند. اما خواننده فقط گوشه‌ای از ابعاد و چگونگی این راز و این گذشته همراه با درد و رنج را به کمک بافت معنایی متن و از ورای چند نشانه دیگر چون «تیر خوردن»، «ناکامی»، «رفتن نام و مال» می‌تواند دریابد. در اینجا بافت معنایی شعر و نشانه‌های همجوار فقط معرف جنبه‌های منفی یا به عبارت دیگر تلخ‌ها و ناکامیهای موجود در عناصر اشاری هستند و به هیچ وجه قادر به تبیین و توجیه عمق و درازای دردهای کشیده شده نیستند. پس بار معنایی دو نشانه زبانی «چنین» و «چنان» در این مصرع از وسعت و از دامنه نوسان معنایی بیشتری نسبت به سایر واژگان و حتی به کل شعر برخوردار است. به عبارت دیگر، هر عاشقی که این شعر را بخواند و در صدد درک معنای ارجاعی آن باشد، مسلماً نشانه‌های زبانی «چنین» و «چنان» را با گذشته و حالات روحی - عاطفی خود معنی خواهد کرد و معنایی متفاوت از معنای متن یا معنایی که راوی به آن قائل است، به آن خواهد داد.

در یکی دیگر از حکایات «مثنوی معنوی» یک مصرع کامل متشکل از عناصر اشاری وجود دارد که دامنه ارجاعی آن چنان گسترده است که می‌تواند همزمان علوم رفتارشناختی، زبانشناختی و جامعه‌شناختی را دربر بگیرد:

«این چنین گو، وین چنین کن و آن چنان مختصر کردم من افسانه زنان»

هریک از این عناصر اشاری تشکیل دهنده مصرع، اشاره‌ای به رفتار، کردار و گفتار آتی مخاطب دارد که هر خواننده بنا بر ذهنیت فردی خود آنها را بازسازی کرده و متصور می‌شود. مسلماً به لحاظ عدم شفافیت ارجاعی در معنا و به لحاظ تفاسیر و تصاویر انجام یافته از سوی خوانندگان، امکان آن نخواهد بود تا دو تفسیر یا دو تصویر مشابه به وجود بیاید. در اینجا است که تئوری «چندخوانی» یا «دریافت انفرادی» از امر «یکسان‌نگری» به متن پیشی گرفته و آزادی عمل و تفکر بیشتری به مخاطبین می‌دهد.

در قصه «متابعت کردن مرد نصرانی وزیر را»، زمانی که راوی در خصوص حالات عرفانی سخن می‌گوید، به این ابیات می‌رسد:

شب ز زندان بی‌خبر زندانیان      شب ز دولت بی‌خبر سلطانیان  
نی غم و اندیشه سود و زیان      نی خیال این فلان و آن فلان  
حال عارف این بود بی‌خواب هم      گفست ایزد هم رفوژ زین مرم

در مصرع دوم بیت دوم یعنی «نی خیال این فلان و آن فلان» نشانه‌های اشاری در دو ترکیب جداگانه و با قوت تمام ظاهر شده‌اند: «این» و «آن» عناصر اشاری صرف هستند که بُرد ارجاعی آنها را نه با بافت معنایی متن و نا با قصد و نیت گوینده می‌توان تعیین کرد. از آنجایی که هر یک از این عناصر اشاری صرف، یک عنصر کنشی دیگری یعنی «فلان» را نیز همراهی می‌کنند، ابهام در معنا و مرجع دو چندان می‌شود. برای پرهیز از تفاسیر متعدد و تصاویر ممکن، مرجع ساده و کوتاهی یعنی «بدون دغدغه» را می‌توان برای آنها قائل شد. در حالی که «این فلان و آن فلان» به کل رفتار انسان و برخورد او با جهان بیرون اطلاق می‌شود و دامنه معنایی آن حال، آینده و گذشته مخاطب را دربر می‌گیرد. البته مهر معنا زدن بر چنین نشانه‌های زبانی، از سویی مشکل خواننده را که با ابهام مواجه شده است، برطرف می‌سازد؛ اما از سوی دیگر موج سرکش و تخیل‌ساز و تفکرآفرین چنین ساختارهای زبانی را می‌خشکاند و خاموش می‌کند. برای خواننده‌ای که به یمن این نشانه‌های زبانی،

دنیای ایده‌آلی خود را می‌سازد و شریک مؤلف می‌گردد، چنین روشی نمی‌تواند مقبول باشد.

همچنانکه اشاره شد، اثر مولوی سرشار از چنین ساختارهای بحث‌انگیز زبانی است که بی‌ارتباط با محتوا و روح مطالب نیستند. لکن در این مقاله سعی کردیم تنها با نگاهی کوتاه و اما جدید به ادبیات کلاسیک ایران نظری بیندازیم. در پایان به بهانه نتیجه‌گیری چنین می‌توان گفت که ادبیات هزار ساله سرزمین مان را می‌توان طور دیگر دید و آن را نو و امروزی ساخت. به نظر می‌رسد که اکثر پژوهش‌های انجام یافته در خصوص ادبیات کلاسیک ایران، به امر محتوا پرداخته و افکار و عقاید بزرگان ادب ما را تحلیل نموده‌اند؛ در حالی که اصولاً نباید از زبان و ساختار آن و همچنین شکل و فن بیانی که ارائه‌کننده همان افکار و عقاید هستند، غفلت نمود. امید که دانشجویان عزیز و پژوهشگران گرامی سمت و سوی تحقیقات دانشگاهی و غیر دانشگاهی خود را متوجه چنین مسایلی نیز کرده باشند.

## پی نوشتها

1. Kerbrat- orecchioni c., L'ēnonciation de la Subjectivité dans le langage, Armand Colin, Paris, 1980, P.34.
2. Jakobson R., Essais de linguistique générale, Minuit, Paris, 1963, P.75.
- ۳ - مولوی، جلال الدین. مثنوی معنوی، نشر طلوع، تهران، ۱۳۶۸، دفتر اول ص ۱۵.
4. Enonciateur.
5. Benveniste Emile, problēme de linguistique générale. I, Gallimard, Paris, 1966, P.245.
6. Maillard Michel, Comment ca Fonctionne?, these d'Etat, Université Paris X-Nanterre, 1989, P.115.
- ۷ - اسداللهی، الله شکر. «عناصر اشاری و جایگاه معنایی آن» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، پائیز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۵۵۸ - ۵۳۴.

## منابع و مأخذ

- ۱ - اسداللهی، الله شکر، «عناصر اشاری و جایگاه معنایی آن» در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، پائیز و زمستان ۱۳۷۸.
- ۲ - حیاتی، محمد. واژه نامه زبانشناسی، آوای نور، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳ - مولوی، جلال الدین. مثنوی معنوی، نشر طلوع، تهران، ۱۳۷۳.
4. Benveniste E./ problême de linguistique générale. I, Gallimard, Paris, 1966.
5. Jakobson R./ Essais de linguistique générale, Minuit, Paris, 1963.
6. Kerbrat- Orecchioni C./L'ènonciation de la Subjectivité dans le langage, Armand Colin, Paris, 1980.
7. Maillard M./ Comment ca Fonctionne?/ these d'Etat, Université Paris X- Nanterre/ 1989.

